

□ دکتر مقصود محمدی

عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج

مهمترین آثار وی، یعنی کتاب الانصاف در حمله سلطان مسعود غزنوی به اصفهان، غارت شده و از بین رفته است. این کتاب - چنانکه ابن سینا در مدخل کتاب المباحثات می‌نویسد - شامل بیست و هشت هزار مسئله بوده که اگر تحریر می‌شد تعداد مجلدات آن به بیست جلد می‌رسید. ابن سینا در این کتاب، نظریات دانشمندان مشرق‌زمین را رو در روی نظریات دانشمندان مغرب‌زمین قرار داده بوده و در اختلاف و معارضة آنها بدآوری نشسته بوده است که متأسفانه یک نسخه بیشتر نبوده که آنها را بغارت رفته است، و تنها چند صفحه از آن در رساله شرح کتاب حرف لام مابعدالطبیعة ارسطو، اثر ابن سینا باقیمانده است^۱.

بهر حال تعداد معدودی از رساله‌های ابن سینا تا کنون چاپ نشده که رساله «المجالس السبعة» یکی از آنهاست. عنوان رساله - چنانکه در آغاز یکی از نسخه‌ها (نسخه راغب پاشا) آمده - المجالس السبعة بین الشیخ والعامری است. گویا شخصی بنام عامری - که فلسفه می‌دانسته - طی هفت نشست (مجلس) از ابن سینا درباره مسائل فلسفه ما بعدالطبیعه سؤالاتی کرده و ابن سینا پاسخ داده است. مجموع این سؤال و جوابها که تحت عناوین «قال السائل» و «فقال المجیب» - ظاهراً - توسط شخص ثالث ضبط و تنظیم شده، این رساله را بوجود آورده است.

در این هفت نشست، سؤال کننده تعداد چهل و یک سؤال مطرح کرده که یکی از سؤالات مربوط به نحوه ادامه سؤال و جواب است و چهل سؤال بقیه مربوط به موضوع مورد نظر سؤال کننده است. حجم رساله در حدود بیست و دو صفحه خطی هر صفحه، بیست و چهار سطر و هر

چکیده

این مقاله، گزارشی است درباره معرفی یکی از آثار خطی و چاپ نشده ابن سینا بنام مجالس سبعة است که شامل چهل و یک پرسش و پاسخ میان ابوالحسن عامری (پرسش‌کننده) و ابن سینا (پاسخ دهنده) است که نویسنده مقاله بنحو مبسوطی بتحقیق در باب سندیت این اثر و محتوای آن پرداخته و تحلیلی نسبتاً جامع از آن ارائه می‌دهد.

کلید واژه

ابن سینا؛	ابوالحسن عامری؛
عقل؛	امر؛
نفس؛	اتشاء؛
ابداع؛	افاضه؛
اختراع؛	

معرفی یک اثر خطی از ابن سینا

ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا (۴۲۸ - ۳۷۰ هـ ق) یکی از بنیانگذاران فلسفه اسلامی است. شهرت و معروفیت ابن سینا در مجامع علمی دنیا ما را از ذکر شرح حال او بینیاز می‌کند. وی که در میان فلاسفه اسلامی «شیخ الرئیس» لقب گرفته، آثار و تألیفات گرانبهای فراوانی - چه بصورت کتاب جامع و چه بصورت رساله تکنگاره - از خود بجای گذاشته است.

خوشبختانه اکثر قریب باتفاق این تألیفات بدست ما رسیده و بیشتر آنها نیز چاپ و منتشر شده‌اند. تنها یکی از

۱- بدوی عبدالرحمان، ارسطو عندالعرب، چاپ وکالة المطبوعات (کویت) ۱۹۷۸، صص ۲۴ و ۱۲۱.

والعامری» نام می‌برد و اضافه می‌کند که یک نسخه خطی از آن در کتابخانه «راغب پاشا» در استانبول بشماره (۲۸) از مجموعه شماره (۱۴۶۱) وجود دارد.^۳

۳- قناتی در فهرست خود بشماره (۲۰) و نیز عثمان ارگین و برکلمان در فهرستهای خود از این رساله نام برده و یک نسخه از آن را در کتابخانه «راغب پاشا» معرفی کرده‌اند.^۴

۴- آقای دکتر محمدجواد مقصودی، در فهرست مجموعه‌های خطی کتابخانه غرب همدان از این رساله بهمین عنوان نام برده و یک نسخه از آن را در آن کتابخانه معرفی می‌کند.^۵

سطر در حدود چهارده کلمه است. از این رساله - تا آنجا که من اطلاع دارم - دو نسخه شناخته شده است که هر دو نزد اینجانب موجود است. یکی از آنها متعلق به کتابخانه غرب همدان است بشماره (۳۲) از مجموعه شماره (۲۲۸۷) از پشت برگ (۱۶۴) تا پشت برگ (۱۷۵). و دیگری متعلق به کتابخانه راغب پاشا (ترکیه) بشماره (۲۸) از مجموعه شماره (۱۴۶۱) از صفحه ۱۵۰ تا صفحه ۱۶۲. امیدوارم در آینده نزدیک متن تصحیح شده و ترجمه آنرا بیچاپ برسانم.

آغاز هر دو نسخه - بعد از عنوان - المجلس الاول، قال السائل: ما السبب فی ایجاد الموجد المحض للخلیقة؟ فقال

«الفاضة «امر» از جانب یاریتمالی مانند افاضه رأی اصیل و درست از ناحیه عقل کمال است. ابداع «عقل» توسط «امر» مانند ابداع عدد چهار از ضرب دو در دو است. انشا «نفس» توسط «عقل» مانند انشا حرکات مختلف در افراد نظامی توسط صدای طبل و شیپور است. اختراع «طبیعت» توسط «نفس» مانند اختراع و سرودن قصیده موزون توسط انسان شاعر است. البته در ادیان، از همه این افعال با کلمات «احداث، خلق، فعل و جعل» تعبیر می‌شود.

۵- صدرالمتألهین در کتاب اسفار، در مبحث سعادت و شقاوت حسی اخروی، استناد این رساله را به ابن سینا تأیید کرده است. وی پس از ذکر نظریه اسکندر افرویدی مبنی بر عدم بقای نفوس دارای جهل بسیط، می‌نویسد:

«الشیخ الرئيس أيضاً مال الى هذا الرأي فی بعض رسائله الموسومة بـ «المجالس السبع»^۶.

بهرحال، با توجه به این مدارک و نیز با توجه به اینکه در انجام هر دو نسخه که صریحاً نام شیخ ابوعلی سینا نام برده شده، در هويت پاسخ دهنده و اینکه همان ابن سینا بوده - ظاهراً - جای تردیدی باقی نمی‌ماند.

اما درباره هويت سؤال کننده و اینکه آیا او همان شیخ ابوالحسن، محمد بن یوسف بن ابی ذر عامری، فیلسوف معروف قرن چهارم (متوفای ۱۸۱) بوده و یا شخص دیگری بهمین نام، تردید وجود دارد. مرحوم دکتر مجتبی مینوی در مجله دانشکده ادبیات، ضمن شرح حال

المجیب: ان ظهور الشی للشیء اما أن یكون بنفسه کالأشیاء المحسوسة التي ینجلی لنادواتها واما...
انجام هر دو نسخه:

وذلك هو الفوز الذاتی و السرور الحقیقی و اللذة الاصلیة و الغبطة الازلیة، بل لیس للموجودات فوقها حالة موهومة. و لما انتهى الکلام الى هذه الجملة أمسک السائل عن المسئلة و تواعد لعقد مجلس یتلى فيه الكتب المنزلة و یتأول، و افترقا، فاتفق للشیخ ابن علی بن سینا حركة بعد ذلك.

سندیت رساله: درباره سندیت رساله دو مسئله وجود دارد: یکی هويت پاسخ دهنده که رساله بوی منسوب است و دیگری سؤال کننده. در اینباره، اسناد و مدارک معتبری وجود دارد که نسبت رساله را به ابن سینا مدلل می‌کنند ولی در هويت سؤال کننده جای تردید باقی می‌ماند این اسناد عبارتند از:

۱- ابن ابی اصیبه در عیون الانباء، ضمن برشمردن آثار ابن سینا از این رساله بعنوان «أجوبة سؤالات سألها عنها ابوالحسن عامری» نام برده است.^۲

۲- مرحوم دکتر یحیی مهدوی در فهرست مصنفات ابن سینا از این رساله بعنوان «المجالس السبع بین الشیخ

۲- عیون الانباء، ج ۲، ص ۲۰.

۳- فهرست مصنفات ابن سینا، ص ۲۱۷، شماره ۱۰۷.

۴- فهرست مجموعه‌های خطی کتابخانه مدرسه آخوند (غرب همدان)، ص ۳۱۰.

۵- همان، ص ۳۰۹، شماره ۳۲.

۶- اسفار اربعه، ج ۹، ص ۱۴۷.

مفصل عامری، در ارتباط با این رساله می‌نویسد:

ابن ابی اصیبعه در عیون الاتباء، ج ۲، ص ۲۰ در ضمن تألیفات ابن سینا، ذکر از کتابی می‌کند بنام اجویه سؤالات سألها عنها ابوالحسن عامری... ولی این رساله هر چه بوده، اگر از ابن سینا بوده است، ممکن نیست در جواب سؤالاتی بوده باشد که عامری مورد بحث، از شخص او کرده باشد؛ زیرا عامری در ۳۸۱ فوت شده و ابن سینا زودتر از ۳۷۰ به دنیا نیامده و هنگام فوت عامری یازده سال بیشتر نداشته و معقول نیست که پیرمردی هشتاد ساله از طفلی یازده ساله چنین سؤالاتی بقصد استفاده کرده باشد. حتی بقصد امتحان نیز از طفلی ده، یازده ساله - هر قدر هم اعجوبه باشد - سؤالاتی متناسب آن سن می‌کنند، نه سؤالاتی بقصد اخذ رأی و استفاده؛ وانگهی، اگر ابن سینا چنین جوابی به سؤالات چهارده‌گانه عامری نامی داده بوده می‌بایست در فهرستی که ابو عبید جوزجانی از تصنیفات او داده است یاد شده باشد. پس شاید ابوعلی دیگری مانند ابوعلی مسکویه جواب به سؤالات عامری داده و اشتباهی در هویت جواب دهنده شده باشد و یا سائل، ابوالحسن دیگری غیر از ابوالحسن عامری مورد بحث بوده باشد...^۷

اما حقیقت اینست که اگر هم در هویت سؤال کننده تردید وجود داشته باشد، در هویت پاسخ دهنده (ابن سینا) تردید روا نیست؛ زیرا علاوه بر مستندات یاد شده - چنانکه اشاره شد - در آخر هر دو نسخه به اسم ابوعلی سینا تصریح شده است.

چکیده مضمون رساله

خلاصه مضمون رساله عبارتست از توضیح و تبیین سیر نزولی و سیر صعودی عالم خلقت و باصطلاح بیان نظریه قوس نزولی و قوس صعودی جهان آفرینش. طبق این نظریه، موجودات متکثر از مبدأ واحد، با ترتب طولی و نزول آنها در یک سلسله علت و معلولی حاصل می‌شود؛ بدین ترتیب که با افاضه «امر» از مبدأ اول، عالیترین و شریفترین موجود، یعنی «عقل» ابداع می‌شود و بواسطه آن، «نفس» انشا می‌شود و از نفس، «طبیعت» اختراع می‌گردد و از طبیعت - تحت تسخیر نفس - در اثر حرکت از نقطه در سه جهت (طول و عرض و عمق) جسم، تحقق پیدا می‌کند.

در اینجا سیر نزولی خلقت پایان می‌رسد و سپس

اجسام بلحاظ خواص چهارگانه به اسطقات چهارگانه (آب و آتش و خاک و باد) تقسیم می‌شوند و با اولین ترکیب آنها، سیر صعودی موجودات آغاز می‌شود، بدین ترتیب که طبیعت متحرک در عناصر جسمانی، رشد خود را با تغذیه شروع می‌کند و با تولید مثل ادامه می‌دهد و بصورت نبات در می‌آید و نبات نیز در اثر حرکت، آماده پذیرش صورت حیوانی می‌شود و سپس بصورت انسان در می‌آید. انسان علاوه بر اینکه جسم نامی و حیوان است و دارای نفس ناطقه نیز می‌باشد. نفس ناطقه در ابتدا بصورت عقل هیولانی است که بتدریج تکامل پیدا می‌کند و با اشراق جوهر عقل، مفاهیم عمومی و بدیهیات اولیه را درک نماید و بصورت عقل صوری و یا عقل بالملکه در می‌آید و هنگامیکه قدرت استدلال پیدا کرد، عقل مستفاد می‌شود و بالاخره به مرحله‌ای ارتقا می‌یابد که به همه معانی و علوم احاطه پیدا نموده و به همه حقایق عالم - حتی ذات باری تعالی - شناخت حاصل می‌کند و در این مرحله است که انبث واقعی آن، تحقق می‌یابد که عقل فعال نامیده می‌شود. بنابراین، موجود طبیعی در سیر صعودی خود به عقل فعال می‌پیوندد و بصورت آن در می‌آید.

تحلیل گزارشگونه

تفصیل مطالب یاد شده در قالب یک گفتگو و بیان محاوره‌ای، بسیار منسجم و منطقی نظام یافته است که گویی متن گفتگو بصورت نمایشنامه نوشته شده و اجرا گردیده است. همه سؤالات بترتیب منطقی و با توجه به پاسخ سؤال قبلی مطرح شده و پاسخها نیز، کوتاه و در عین حال دقیق و رسا و بدون شرح اضافی و حاشیه رفتن بیان شده است. این محاوره فلسفی با پرسش از علت آفرینش جهان از سوی مبدأ آغاز می‌شود و با شرح و تفصیل سیر نزولی و سیر صعودی ادامه پیدا می‌کند و با پاسخ ناتمام ابن سینا درباره سرانجام نفس انسانی، خاتمه می‌یابد. و در مجموع، پیدایش و صدور موجودات جهان از مبدأ اول، بترتیب از عالی به دانی و برگشت و تکامل آنها نیز از دانی به عالی، در دو قوس نزولی و صعودی مرتبط و پیوسته، ترسیم می‌شود:

قوس نزولی: مبدأ محض چون کاملاً مفارق از ماده و غیر محسوس است و تنها بوسیله آثارش می‌توان آنرا شناخت لذا با افاضه «امر»، «عقل» را که او نیز مجرد از ماده

۷- مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، سال چهارم، شماره ۳، ص ۶۰.

*** قوس صعودی: ترتیب برگشت موجودات بعکس ترتیب نزولی و پیدایش آنها است؛ یعنی ترتیب نزولی از عالی به دانی و ترتیب صعودی از دانی به عالی است. و فرقیشان اینست که اولی ترتیب ذاتی و غیر زمانمند است ولی دومی، ذاتی نیست بلکه زمانمند بوده، تابع شرایط زمانی و مکانی است.**

تعالی می‌باشد. و فعلش، «ابداع» است. ذات عقل، علم محض و بمنزله مأمور سیاسی، مطیع سیاست امر الهی و فعلش انشا است. ذات نفس، حیات محض و بمنزله شساگرد باهوش عقل و فعلش، «اختراع» است. ذات طبیعت، اراده محض و بمنزله ابزار نفس و فعلش باعتبار حرکات چهارگانه، اسامی مختلف دارد: حرکت در جوهر، کون و فساد؛ حرکت در کم، نمو و اضمحلال؛ حرکت در کیف، استحاله و حرکت در این و انتقال، نامیده می‌شود. اما ذات جسم، عنصر محض و بمنزله ماده برای طبیعت است و چون انفعال محض است فعل خاصی ندارد و اگر احیاناً فعلی از آن صادر شود یا بتوسط طبیعت است و یا بتوسط نفس.

چند نکته:

۱- مبدأ اول و مشیتش ازلی است و جهان آفرینش نیز از ازل بوده است اما این، موجب نمی‌شود که عالم نیز ازلی باشد. زیرا عالم بجهت امکان ذاتی، در ذات خود، عدم است؛ بعبارت دیگر مسبوق به عدم ذاتی است پس حادث است و نه ازلی.

۲- برای تقریب به ذهن می‌توان گفت: افاضه «امر» از جانب باریتعالی مانند افاضه رأی اصیل و درست از ناحیه عقل کامل است. ابداع «عقل» توسط «امر» مانند ابداع عدد چهار از ضرب دو در دو است. انشا «نفس» توسط «عقل» مانند انشا حرکات مختلف در افراد نظامی توسط صدای طبل و شیپور است. اختراع «طبیعت» توسط «نفس» مانند اختراع و سرودن قصیده موزون توسط انسان شاعر است. البته در ادیان، از همه این افعال یا کلمات «احداث، خلق، فعل و جعل» تعبیر می‌شود.

۳- «امر» در حقیقت، فاعل نیست، بلکه قوه الهی است که همه علل فاعلی (جز مبدأ اول) در فعل خود از آن کمک می‌گیرند. و اینکه گفتیم «عقل» بطریق ابداع از «امر» صادر شده، بجهت تنزیه باریتعالی از فعل بیواسطه است، وگرنه، مبدع حقیقی عقل، خود باریتعالی است.

۴- علت تقسیم اجسام عنصری به چهار قسم اینست که آن جزء از جسم عنصری که با آخرین فلک مجاور است با حرکت فلک حرکت می‌کند و در نتیجه شدیداً گرم می‌شود و از گرما، انبساط حاصل می‌شود و انبساط موجب خشکی می‌گردد، پس عنصری پیدا می‌شود گرم و خشک که همان آتش است. و اما دورترین جزء جسم عنصری از فلک که بمنزله مرکز و در عین حال ساکن

است، ابداع می‌کند. عقل به ذات خود، علم دارد و علتش را نیز می‌شناسد، اما می‌خواهد خود نیز بوسیله دیگری شناخته شود، لذا با استمداد از «امر» پروردگار، «نفس» را که دارای دو قوه «عقلی و شوقی» است، انشا می‌کند. نفس نیز بواسطه تابش پرتو عقل بر آن، ذات خویش و ذات علت را می‌شناسد و به انبیت مبدأ اول نیز علم دارد. ولی او نیز می‌خواهد بوسیله دیگری شناخته شود لذا با استعانت از امر پروردگار، «طبیعت» را اختراع می‌کند.

چون نفس دارای قوه شوقیه نیز هست بنابراین، طبیعت که از آن صادر می‌شود دارای قوه محرکه است اما علم ندارد. از طرف دیگر، طبیعت نیز محسوس نیست لذا برای اینکه شناخته شود نفس با کمک «امر»، او را بر احداث و ایجاد جسم وامی‌دارد و سپس آنرا با جسم مقارن می‌کند تا در آن، تصرف نماید. در واقع، نفس بواسطه امر خداوند، نقطه اولیه را - که بمنزله آغاز جسم است - احداث و آنرا با طبیعت کلی که ذاتاً محرک است مقارن می‌کند. طبیعت، نقطه را بصورت مستقیم بحرکت در می‌آورد، بعد طولی حاصل می‌شود.

دوباره خط را بصورت عرض بحرکت در می‌آورد، بعد دوم حاصل می‌شود و بار سوم، سطح را بصورت عمقی حرکت می‌دهد، بعد سوم بوجود می‌آید و جسم تحقق پیدا می‌کند، آنگاه با احداث کاملتری شکل (کروی) جسم را تکمیل می‌کند و با پیدایش اجسام عنصری، قوس نزولی خلقت پایان می‌رسد.

اوصاف حقیقی ذات و انواع فعل هر یک از علل و معلولات سلسله قوس نزولی بشرح زیر است:

ذات باریتعالی حق محض و فعلش، فیض محض است. ذات امر، قدرت محض و بمنزله تدبیر کامل باری

است، در اثر سکون، سرد می‌شود و از سرما انقباض حاصل می‌شود و انقباض نیز موجب خشکی می‌شود، پس عنصری تکون پیدا می‌کند سرد و خشک که زمین است. اما اجزاء بین این دو عنصر، آن قسمت که نزدیک زمین است سرد و مرطوب می‌شود و بصورت آب درمی‌آید و قسمت دیگر که مجاور آتش است گرم و مرطوب می‌شود و عنصر هوا بوجود می‌آید.

قوس صعودی: ترتیب برگشت موجودات بعکس ترتیب نزولی و پیدایش آنها است؛ یعنی ترتیب نزولی از عالی به دانی و ترتیب صعودی از دانی به عالی است. و فرشان اینست که اولی ترتیب ذاتی و غیر زمانمند است ولی دومی، ذاتی نیست بلکه زمانمند

بوده، تابع شرایط زمانی و مکانی است. فرق دیگر اینکه در ترتیب نزولی، علل قبلی در علل بعدی حضور دارند؛ مثلاً طبیعت در اثر تسخیر نفس، جسم را بحرکت در می‌آورد و نفس با اشراق عقل، علم پیدا می‌کند و عقل نیز با استمرار از «امر» نفس را انشا می‌کند.

اما در ترتیب صعودی قوای فاعلی وقتی معلول خود را به آخرین مرحله کمال نوعی رسانند آنرا به قوه بالاتر واگذار می‌کنند و خود در قوه بالاتر،

فانی می‌شوند. بدینترتیب که طبیعت با تحریک جسم جمادی آنرا بصورت جسم نباتی در می‌آورد و با تغذیه، موجب بقای شخص و با تولید مثل موجب بقای نوع می‌شود و با رشد و پرورش، آنرا به آخرین کمال نوعی می‌رساند. جسم نباتی در آخرین مرحله کمالی، تبدیل به جسم حیوانی می‌شود و در اینجا، طبیعت کار تدبیر جسم را به نفس حیوانی واگذار می‌کند.

جسم حیوانی نیز در آخرین مرحله کمالی خود تبدیل به انسان می‌شود و نفس ناطقه، وظیفه تدبیر جسم را بعهده می‌گیرد و در آخرین مرحله، نفس انسانی بصورت عقل فعال در می‌آید و به مجرد کامل می‌رسد. و در اینجا سیر صعودی موجود پایان می‌یابد.

اما باید توجه داشت که فرآیند سیر تکاملی موجودات در اثر حرکات چهارگانه، یعنی حرکت در کم «افزایش یا کاهش مقدار جسم»، حرکت در جوهر (کون و فساد)،

حرکت در کیف (استحاله) و حرکت در این (جابجا شدن جسم) حاصل می‌شود. در ضمن، این چهار حرکت با یکدیگر ملازمه دارند؛ زیرا که افزایش و کاهش در مقدار جسم، مستلزم تغییر در جوهر یعنی کون و فساد است و کون و فساد نیز مستلزم استحاله است و استحاله نیز در اثر جابجا شدن اجرام آسمانی حاصل می‌شود.

طبیعت با تحریک جسم، اجزاء خالص هر نوع پایینتر را آماده پذیرش صورت نوع بالاتر می‌کند. بدینترتیب، اجزاء خالص اسطقسات و عناصر، ماده برای پذیرش نمو هستند و جوهرهای خالص گیاهی، ماده برای پذیرش قوه حسی هستند. و بالاترین مرتبه حسی نیز، ماده برای پذیرش قوه ادراک است.

آخرین مرتبه موجود گیاهی تنها از قوه حس لامسه - که بمنزله هیولا برای پذیرش حواس است - برخوردار می‌باشد که در واقع بالاترین موجود گیاهی و پایینترین موجود حیوانی محسوب می‌شود. ولی همه نباتات از این قوه برخوردار نیستند. بهرحال این مرحله، پایان تسلط قوه نباتی و آغاز سلطه و تدبیر نفس حیوانی است که با

*** «امر» در حقیقت، فاعل نیست، بلکه قوه الهی است که همه علل فاعلی (جز مبدأ اول) در فعل خود از آن کمک می‌گیرند. و اینکه گفتیم «عقل» بطریق ابداع از «امر» صادر شده، بجهت تنزیه باری تعالی از فعل بیواسطه است، وگرنه، مبدع حقیقی عقل، خود باری تعالی است.**

ایجاد ابزار حسی حاصل می‌شود.

بنابراین، نفس حیوانی عمل خود را با ادراک حسی آغاز می‌کند و با حرکت اختیاری ادامه می‌دهد و در آخرین مرحله بجایی می‌رسد که می‌تواند ادراکات خود را حفظ و ضبط کند و قوه حیوانی، در خلوص و پاکی بمرحله‌ای پا می‌گذارد که قوه تخیل و استفهام در آن بحد کمال می‌رسد. و این مرحله، بالاترین مرتبه حیوانیت و پایینترین مرتبه انسانیت است.

استعداد ادراک صور کلی، اولین مرتبه قوه ناطقه است که عقل هیولانی نامیده می‌شود و سپس با اشراق نور عقل، می‌تواند معانی کل مجرد از ماده، مانند مقولات عشر و نیز معانی بدیهی و مبادی علوم را ادراک کند. در این مرحله، عقل صوری و یا عقل بالملکه نامیده می‌شود. و سپس بمرحله عقل مستفاد قدم می‌گذارد؛ یعنی از مبادی بدیهی، مطالب اکتسابی را بدست می‌آورد و صدق و کذب

آنها را تشخیص می‌دهد. و در مرحله چهارم توانایی پیدا می‌کند که به حقایق جهان، آنگونه که هستند احاطه پیدا کند که عقل فعال نامیده می‌شود. در واقع در این مرحله، انیّت کامل انسان تحقق پیدا می‌کند و به عقل کلّ می‌پیوندد. همه گیاهان، قوه تغذیه، نمو و تولید مثل دارند و تنها آخرین مرتبه آنها که در مرز گیاه و حیوان قرار دارد از قوه حس لامسه برخوردار است. حیوانها علاوه بر آنها قوای حسی نیز دارند که اشیاء طبیعی را ادراک می‌کنند و اکثر آنها دارای حرکات اختیاری هستند؛ یعنی حرکت آنها در اثر اشتیاق به رسیدن به مطلوب نیک و ممکن الوصول است. ولی برخی از حیوانات مانند مگس و کرم خاکی وامثال آنها بعلت عدم توانایی بر استثبات و ضبط تخیلات خود، از حرکت اختیاری محرومند. آخرین مرتبه حیوان که در مرز حیوان و انسان قرار دارد از قدرت تخیل یعنی ضبط ادراکات، برخوردار است.

اما انسان علاوه بر قوای نباتی و حیوانی دارای قوه نفس ناطقه نیز هست. نفس ناطقه - چنانکه اشاره شد - دارای چهار مرتبه است که عبارتند از: عقل هیولانی، عقل بالملکه، عقل مستفاد و عقل فعال.

عضو حسی غیر از قوه حسی است؛ زیرا که هر عضوی، محسوس متناسب با خود را ادراک می‌کند و اما قوه حسی مانند سرچشمه جامعی است که خاصیت ادراک برای هر یک از اعضا از آن منبعت می‌شود. قوه حسی بمنزله نقطه مرکزی دایره و انتهای خطوطی است که بر محیط دایره یعنی حواس، امتداد می‌یابد پس قوه حسی از یک لحاظ، واحد و از لحاظ دیگر کثیر است و بهمین دلیل هم می‌تواند در حالت واحد بین محسوسات مختلف و متضاد، تمایز قایل شود و هم می‌تواند بین تألیفات موسیقی و ایقاعات رقصی، تناسبی برقرار سازد و از بعضی از آنها خوش و از بعضی دیگر بدش بیاید.

علاوه بر این، ادراک عضو حسی از طریق تأثر و انفعال

است؛ مثلاً وقتی عضو حسی با جسم گرم و یا سرد برخورد می‌کند از آنها متأثر می‌شود و اثر گرما و یا سرما را می‌پذیرد بدون اینکه حقیقتش دگرگون شود. در واقع حقیقت ادراک همین است که محسوس بالفعل عین احساس بالفعل می‌شود. و اما قوه حسی بمانند سلطان، محیط بر نیروهای خویش است که برای شناخت و اطلاع از امور، پنج تن از عوامل خود را به عمل کسب اخبار گماشته است و آنها نیز پدیده‌ها را شناسایی کرده بوی می‌رسانند و اوست که مفید را از مضر تشخیص می‌دهد و می‌فهمد که آترا ادراک کرده است.

□ آیا نفس انسانی بعد از فروپاشی قالب تن می‌تواند جدای از اعضا جسمانی به حیات خود ادامه دهد یا اینکه با اضمحلال کالبد او نیز فانی می‌شود؟

پاسخ ابن‌سینا چنین است: مادامیکه نفس به مرحله‌ای نرسیده باشد که بتواند بتنهایی و مستقلاً دارای اثر و فعل خاص خود باشد، محال است بعد از مرگ تن، جدا از اعضای جسمانی ادامه حیات بدهد، بلکه با مرگ، تن او نیز از بین می‌رود؛ زیرا که بدون واسطه اعضای جسمانی قادر بر انجام هیچ کاری نیست. بنابراین بقای او امر عبثی است و با حکمت الهی سازگار نیست.

و اما اگر به درجه‌ای از تجرد برسد که بتواند بدون استعانت از اعضای جسمانی، افعال خاص خود را انجام دهد در آنصورت می‌تواند بعد از فروپاشی بدن، باقی بماند به سعادت و خوشبختی برسد. بنابراین باید دید که اگر آفات و آسیبهاییکه بر جوهر ذات نفس وارد می‌شوند موجب نقصان و ضعف قوای نفس گردد در آنصورت میتوان گمان کرد که با هلاک شدن بدن، نفس نیز نابود می‌شود. و اما اگر این آسیبها موجب فتور و ضعف قوای نفسانی نگردند، می‌توان فهمید که آسیبهای جسمانی، از جمله هلاک شدن بدن نیز در نفس انسانی مؤثر نخواهد بود. در اینجا اشکالی بنظر می‌رسد و آن اینکه قوه نفسانی

*** طبیعت با تحریک جسم، اجزاء خالص هر نوع پایینتر را آماده پذیرش صورت نوع بالاتر می‌کند. بدینترتیب، اجزاء خالص اسطیقات و عناصر، ماده برای پذیرش نمو هستند و جوهرهای خالص گیاهی، ماده برای پذیرش قوه حسی هستند. و بالاترین مرتبه حسی نیز، ماده برای پذیرش قوه ادراک است. آخرین مرتبه موجود گیاهی تنها از قوه حس لامسه - که بمنزله هیولا برای پذیرش حواس است - برخوردار می‌باشد که در واقع بالاترین موجود گیاهی و پایینترین موجود حیوانی محسوب می‌شود.**

جز شناخت کلی و یقینی موجودات، فعل خاص دیگری ندارد و شناخت نیز یا ادراک حسی است و یا تصور عقلی، و هر دوی آنها بدون جسم، غیر ممکن است. بنابراین بازبقای نفس بدون جسم عبث خواهد بود.

پاسخش اینست که بلی، ادراکات حسی بدون مشارکت جسم، مقدور نیست و لذا نفس، برای هر یک از محسوسات، ابزار حسی مخصوصی - مانند چشم، گوش و... - فراهم می‌کند، چون ادراکات حسی، یکنوع انفعال است و انفعال از خواص جسم است. اما تصورات عقلی چنین نیست؛ زیرا که قوه عاقله، ذات خود را ادراک می‌کند ولی قوای حسی نمی‌توانند ذات خود را ادراک کنند و نیز قوه عاقله می‌تواند بدون کمک اعضای جسمانی از قضایا و مبادی کلی، مقدماتی تشکیل دهد و استدلال و استنتاج نماید. اما اینکه می‌گوییم قوه عاقله بدون استعانت از ابزار حسی، این افعال را انجام می‌دهد دلیلش اینست که هیچیک از اجزاء جسم نمی‌توانند بر بیشتر از مقدار خود، مانند کلیات عام - مثلاً - احاطه داشته باشند و نیز می‌توانند از صورتهای خاص خود که موجب تمامیت جوهر خویش هستند، منفک شوند. بنابراین، تصور عقلی وابسته به اعضای جسمانی، نیست؛ زیرا اگر چنین بود قوه عاقله نمی‌توانست بر کلیات عقلی احاطه پیدا کند و نیز از تعقل و ادراک صورت آن عضو جسمانی، عاجز می‌بود. پس معلوم گردید که نفس عاقله، گرچه در اکتساب و بدست آوردن مقدمات کلی، از قوای حسی کمک می‌گیرد ولی بعد از استخلاص و جدا کردن این کلیات عام و جامع از ماده و هیولا، می‌تواند بتنهایی - بدون اینکه به چیز دیگری نیازمند باشد - افعال خاص خود افعال نطقی را انجام دهد.

پس باید قبول کرد که اگر نفس به این درجه از معرفت و کمال نرسد، بدون ماده، قائم بذات نخواهد بود و اما اگر سعادت نیل به این درجه را داشته باشد در آنصورت با اضمحلال و بطلان جسم از بین نخواهد رفت زیرا معقول نیست قبول کنیم که آسیبهای جسم جزئی و ضعیف در ذات جوهر فعال بسیط و کامل تأثیر داشته باشند.

□ آخرین سؤال اینست که بالاخره کار نفس انسانی بعد از مفارقت از بدن به کجا می‌انجامد؟ و عاقبت آن، چه می‌شود؟

این سئنا می‌گوید: این سؤال مربوط می‌شود به شناسایی احوال بعد از مرگ و چگونگی ثواب و عقاب و

این، مستلزم بحث مفصل و مبسوطی است که همه آنچه را که کتابهای آسمانی درباره وصف حال انسان در دار آخرت خبر داده‌اند، در برداشته باشد. و این نشست، گنجایش همه آنها را ندارد لذا من در این جلسه بنحو مختصر و کلی پاسخ می‌دهم و شرح و تفصیل آنرا به نشست دیگر موکول می‌کنم.

می‌دانیم که همه موجودات ذاتاً مطیع و فرمانبردار حق محضند و او بر همه موجودات سلطنت و سیطره دارد و هر موجودی بنسبت نزدیکی به او، دارای جلالت ذات، شرافت جوهر، نفوذ سیطره و تمامیت سرور و شادمانی است. و نیز تردید نیست که جوهر عقل نزدیکترین موجودات نسبت به حق محض است و لیکن جوهر عقل مادامیکه مقارن و همراه این هیکل و کالبد است، گرچه آفت‌ناپذیر و دور از تاریکیهای هیولا نیست، ولی در عین حال به مقام پاکی محض و کمال مطلق نایل نمی‌شود.

اما وقتی از کالبد جداگشت و تیرگیهای تن از آن، دور شد آنگاه برای نزدیک شدن به حق محض، پاک و خالص می‌شود و سعادت تمامیت لذات ذاتی را دریافت می‌کند و از تمام چیزهایی که موجب ناپاکی جوهر ذات او بودند، سلامت کامل می‌یابد و به نهایت آرزوی خود می‌رسد و همه اشیا بدون هیچ مخالفتی مطیع او می‌گردند. او از گسترش سیطره خود بر اشیاء، احساس شادمانی می‌کند و بدون تحمل رنج و مشقت به همه خواستههای خود می‌رسد. و نیز بجهت حصول معرفت به همه اشیا - بگونه‌ای که هیچ چیز برای وی محض نمی‌ماند - شادمان می‌گردد و از زوال و نابود شدن موجبات سعادت خود نمی‌هراسد و برای از دست رفتن نعمتها و اموالی که بر او اعطا شده بود غمگین نمی‌شود این فوز ذاتی و سرور حقیقی و لذت اصلی و شادمانی ازلی است و برای موجودات هیچ حالتی بالاتر از آن قابل تصور نیست.

وقتی سخن بدینجا رسید، سؤال کننده از پرسیدن خودداری کرد و قرار شد که نشست دیگری منعقد شود و در آن نشست، کتابهای آسمانی قرائت و تفسیر و تأویل گردد. سپس از یکدیگر جدا شدند ولی برای شیخ ابوعلی سینا مسافرتی پیش آمد. [ومتأسفانه نشست موعود برگزار نشد].

* * *